

به نام خدا

در کتاب ایران و آمریکا نوشته سید حسین موسویان به روابط میان این دو کشور، تاریخچه همکاری‌ها و علل درگیری و تنش میان آن‌ها پرداخته است. در این راستا نویسنده تمرکز اصلی بحث را روی طرف ایرانی قرار داده و ابتدا سه نگرش موجود نسبت به آمریکا را که در ایران وجود دارد را ذکر کرده است. گروه اول اگر چه مذاکره با آمریکا را می‌پذیرد اما به نتیجه مذاکرات بدبین است که آقای خامنه‌ای در این دسته قرار گرفته اند. گروه دوم که جناح محافظه کار و خوشبین به برقراری رابطه با آمریکاست و معتقد است می‌توان با مذاکره از تنش کاست و این روند نتیجه بخش است، آقای هاشمی رفسنجانی و جناب روحانی در این دسته قرار دارند. گروه سوم اما معتقد است مذاکره با آمریکا دست دادن به شیطان و تأیید کشوری ست که ارزش هایش به صورت بنیادی با ارزش های اسلامی مغایر است این گروه نه تنها به نتیجه مذاکره خوشبین نیست که به طور کل این فرآیند را نفی می‌کند، آقای شریعتمداری سردبیر روزنامه کیهان در این دسته قرار دارد. اما تاریخچه روابط با آمریکا نشان می‌دهد که تا قبل از سال ۱۳۳۲ و کودتایی که منجر به براندازی دولت مصدق شد، روابط ایران و آمریکا بر همکاری و خوشبینی ملت ایران نسبت به این کشور همراه بوده و تصویر آمریکا در اذهان عمومی ایرانیان تصویری روشن از کشوری می‌باشد که متمایل به کمک رساندن به دولت های ضعیف است. از کشته شدن کشیش آمریکایی در جریان انقلاب مشروطه تا تاسیس دانشگاه پزشکی توسط یک آمریکایی در ایران تا حضور شوستر آمریکایی و حمایت هایی که از منافع ایرانی در تقابل با روسیه و انگلستان انجام داد، تا کمک های ترومن در طی جنگ جهانی دوم به ایران جهت تقویت نیروی نظامی ایران. اما با روی کار آمدن آیزنهاور و رویکرد سختگیرانه وی نسبت به جریان های کمونیستی و ایجاد این تصور از سوی انگلیسی ها برای آمریکا که مصدق به حزب توده گرایش دارد و افکار این چینی دارد، دولت آمریکا دچار خطای استراتژیکی شده و با انگلستان جهت براندازی دولت مصدق همدست شد. این مسئله منجر به شکست تصویر آمریکایی یاریگر در افکار ایرانیان شد و جای خودش را به بدبینی داد. این روند با اقدامات بعدی آمریکا تشدید شد. آمریکایی که پیش از این در معادلات سیاسی مرتبط با ایران نقش میانجیگری را برای حل مسائل میان ایران، روسیه و انگلستان برعهده داشت اینک نقشی مداخله جویانه پیدا کرده بود که با منافی که خواست ملت ایران بود در تعارض قرار داشت. تاسیس و آموزش بازجویان سازمان اطلاعات و امنیت (ساواک) توسط سازمان سیا که شکنجه های وحشیانه ای را علیه معترضان سیاسی اعمال می کردند و از سویی قانون کاپیتولاسیون که مصونیت غیرمعمولی برای آمریکایی ها صورت می داد باعث شد نگاه ایرانیان نسبت به آمریکا تغییر بکند. از سویی با پیروزی انقلاب اسلامی و تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان رادیکال و گروگان گیری ۵۲ آمریکایی منجر به خصومت و بی اعتمادی در روابط ایران و آمریکا شد. آمریکایی ها معتقدند ایران با کمک رساندن به گروه های مبارزی مثل حزب الله و به رسمیت نشناختن اسرائیل به عنوان یک کشور در روند صلح در خاورمیانه وقفه ایجاد می کند از سویی تفکر صدور انقلاب ایران عامل دیگر تنش میان ایران و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و ایران و آمریکا شده است اگرچه ایران تاکید کرده است این صدور با استفاده از کلمه خواهد بود نه شمشیر. آمریکا همچنین به ایران اتهاماتی در خصوص حضور ایران در جریان برخی ترورها و انفجارات تروریستی در کشورهای مختلف بیان داشته که همگی از سوی ایران تکذیب شده است. همچنین این کشور با ایجاد و راه اندازی شبکه های فارسی زبان رادیویی و تلویزیونی به منظور بی ثبات کردن حکومت در ایران و حمایت از مخالفین تحت عنوان حمایت از آزادی ایران و در اختیار قرار دادن سلاح شیمیایی به عراق، تحریم، توسل به زور، جنگ سایبری و اطلاعاتی به بی اعتمادی فی مابین دو کشور دامن زد.

اقدامات مقامات ایرانی از جمله آقای هاشمی رفسنجانی برای کاهش تنش و همچنین تمایل ایشان به ایجاد روابط اقتصادی با آمریکا با هدف بهبود روابط، با بدقولی و خصومت طرف آمریکایی ناکام ماند؛ از دیدگاه آقای خامنه‌ای هدف آمریکا تضعیف دولت جمهوری اسلامی از طریق ناآرامی داخلی و در نهایت تغییر رژیم است، ایشان همچنین معتقدند سیاست خارجی آمریکا به ویژه در ارتباط با خاورمیانه تحت تاثیر لابی اسرائیل است. اگرچه نگاه ایشان به مذاکره با آمریکایی ها بدبینانه ست اما هیچ گاه با اصل مذاکره مخالفت نکرده اند. رویدادهایی مثل افشای ماجرای مک فارلین و لغو قرارداد کونکو از جمله مسائلی بوده که اعتمادسازی میان دو کشور را به تعویق انداخته ست.

نکته ای که آمریکایی ها در مواجهه با ایران نادیده میگیرند ویژگی فرهنگ مقاومت و قیام در برابر بی عدالتی و نابرابری ست که همیشه یک وجه تغییر اجتماعی و سیاسی در ایران بوده ست. این رویکرد در موضع گیری تمام مقامات ایرانی در دوره های مختلف ریاست جمهوری با وجود تفاوت روش، دیده می شود.

علل مخالفت جریان اصول گرا با جریان مذاکره، شامل استدلالاتی از این دست می باشد:

- ✚ سیاست های آشتی جویانه خاتمی موجب افزایش رفتار تهاجمی ایالات متحده تحت ریاست جمهوری جرج بوش شده است
- ✚ با وجود اینکه نظام سیاسی ایران به وضوح شباهت بیشتری با دموکراسی های غربی دارد، اما به غیر دموکراتیک بودن متهم است
- ✚ در حالی که ایران تمام قراردادهای مرتبط با عدم گسترش سلاح هسته ای، را پذیرفته است، اما آن ها همچنان ایران را متهم به نقض این قراردادها می کنند.
- ✚ از صدام حسین در غیر انسانی ترین حملات شیمیایی علیه ایران حمایت کردند.

با وجود اینکه پاکستان و هندوستان معاهده NPT را امضا نکرده اند و حتی ساخت بمب های اتمی را توسعه داده اند،مورد هیچ تحریم و فشاری از سوی غرب نیستند.

مواضع احمدی نژاد تشدید کننده فضای تنش و بی اعتمادی بود،حمله لفظی او به اعتبار تاریخی واقعه هولوکاست با ایجاد تردید در صحت پذیرش متعارف واقعه هولوکاست با هدف بسته شدن پرونده هسته ای ایران صورت گرفت؛این درحالی است که در دوران خاتمی و پیش از آن در دوران هاشمی بر تنش زدایی با ایجاد طرح گفت و گوی تمدن ها توسط خاتمی در مقابل نظریه جنگ تمدن های هانتینگتن،و تاکید هاشمی بر توسعه روابط اقتصادی با آمریکا و غرب بود.

ایران در پی آن است که به خاطر قدرت،ظرفیت،تاریخ و تمدنش یک قدرت منطقه ای باشد و به عنوان یک قدرت منطقه ای مورد احترام باشد و این هدف کماکان موتور محرک سیاست خارجی ایران است.بررسی دقیق سیاست خارجی ایران نشان می دهد در موارد بسیاری منافع ملی و عمل گرایی برایدئولوژی اسلامی تفوق یافته است.

برخی بر این عقیده اند تا زمانی که ایران،اسرائیل را به عنوان یک دولت به رسمیت نشناسد،صلح تهران و واشنگتن غیرممکن خواهد بود.این عقیده این واقعیت را نادیده گرفته است که از ۵۷ کشور عضو سازمان همکاری های اسلامی تنها ۱۱ کشور،اسرائیل را به رسمیت شناخته یا نوعی روابط آشکار یا مخفی دارند.

صلح ایران و آمریکا اگر محقق شود مسیر را برای یک نظام همکاری منطقه ای،نظامی که ثبات و امنیت و صلح در خلیج فارس را برقرار می سازد،هموار خواهد کرد.

اما موانع این صلح جدا از مواضع دو کشور خرابکارن،کشورها یا گروه هایی هستند که اساسا مخالف آشتی ایران و ایالات متحده اند.سازمان مجاهدین خلق،اسرائیل،برخی کشورهای عربی و جناح "باز" ها در هر دو کشور ایران و ایالات متحده هستند.

نویسنده برای حل این بحران پیشنهاداتی می دهد:

میانجیگری:میانجی ها قادرند به طرف های منازعه،حساسیتهای طرف مقابل را منتقل و از شکست فرایند مذاکره جلوگیری کنند.

در ازای حسن نیت های بی پاسخ ایران،ایالات متحده می تواند با نشان دادن حسن نیت متقابل،موجب شود تا قطار حسن نیت های متقابل به حرکت درآید.برای مثال،آمریکا آزاد سازی دارایی های ایران را پیگیری کند.

رفع محدودیت های مسافرت شهروندان برای امور تجاری،آکادمیک و اهداف شغلی به بهبود روابط دو کشور کمک می کند.از سرگیری مبادلات حرفه ای،دانشگاهی و...بین دو ملت و همکاری بین دانشگاه ها و سازمان های حرفه ای باید مورد تشویق قرار گیرد.

توسعه گفت و گوی پایدار و درازمدت میان ادیان و بین رهبران و محققان مذهبی ایران و آمریکا به ارتقای همزیستی مسالمت آمیز بین دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت و به درک بهتر،رفع سوء تفاهم ها و احیای دوستی و صلح بین دو ملت خواهد شد.

آغاز همکاری بر سر موضوعات مشترک مثل همکاری دو کشور در حل بحران سوریه

همکاری های دو کشور برای متوقف کردن جنایات سازمان یافته بین المللی در چهارچوب سازمان های بین المللی نظیر "اینترپل"

دیدگاه:نویسنده به خوبی تاریخچه روابط میان دو کشور را تبیین کرده ست و سعی کرده بدون موضع گیری صرفا مسائل را به گونه ای بیان کند که برای دو طرف درگیری قابل درک باشد،اشراف نویسنده بر موضوعات و ارائه تحلیلی منطقی از رویدادهای پیش آمده،از نقاط قوت این کتاب است.نثر روان،یکدست و منسجم و پرهیز از به کارگیری کلمات ثقیل از دیگر ویژگی های ممتاز این اثر به شمار می آید. اگرچه سعی شده تمام مسائل بیان شود اما کلیت کار در راستای تثبیت عقیده نویسنده ست که تنها راه توسعه ایران را ارتباط با آمریکا می داند و دیگر نقاط ضعف از جمله ضعف مدیریتی،نداشتن برنامه ای واقع بینانه برای توسعه کشور و...سایر عوامل اثرگذار را نادیده می گیرد و تمرکز اصلی را بر جریان صلح میان دو کشور قرار می دهد.نویسنده در حالی از عدم موافقت امام خمینی با تسخیر سفارت آمریکا صحبت می کند که سخنرانی ایشان در خصوص تسخیر سفارت که فرمودند:به مثابه انقلاب دوم بود،نادیده انگاشته اند،یا از طرفی سخنان مقام معظم رهبری را که با صراحت بیان کردند ما گروه های مبارز بر علیه اسرائیل را تجهیز می کنیم را در سطح یک رویارویی لفظی مطرح می کنند تا حقایق را در خدمت هدف مورد نظر خود تبیین کنند.از طرفی در بعضی فصل ها به تکرار مطالبی که در فصل های پیشین گفته شده،می پردازد و این زیاده گویی بر حجم صفحات کتاب افزوده است.راهکار های پیشنهاد شده از سوی نویسنده برای مواجه مردمان دو ملت قابل تامل و منطقی ست و به نظر می رسد این دیدگاه قادر ست هر دو کشور را از بحران حال حاضر در روابطشان عبور بدهد.